بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1299

اگر کسی متاعی از کسی بخرد فرض بفرمائید نقدی بخرد بعد هم شرط کند که بعد اگر معامله تمام شد اون فروشنده دوباره از این خریدار، همان متاع را بخرد به مدت؛ گرانتر. آیا این معامله جایز هست یا جایز نیست؟مثلا بنده عبا را از شما میخرم به 100 تومان نقد و نقدا هم به شما می پردازم بعد دوباره همان عبا را به شما می فروشم به 110 تومان، شش ماه بعد؛ که الان نقدا میخرم به 100 تومان همان را به شما میفروشم به 110 تومان بعد شش ماه که از شما بگیرم.این جایز هست یا نیست؟ این جا دو صورت پیدا می کند که اگر شرط کند در ضمن همان معامله ی اول، شرط می کند معامله ی دوم را؛ این جا محل اشکال است میان آقایان فقها که اگر شرط کند این صحیح است یا صحیح نیست؟ اگر شرط نکند که مسلم اشکالی ندارد.خب دو معامله انجام می شود دیگه.یعنی برای به حسب واقع مثلا من 100 تومان به شما داده ام الان و اول دی، مثلا شش ماه بعد 110 تومان گرفته ام.الان 100 تومان داده ام و اول دی 110 تومان گرفته ام.این اگر به صورت قرض باشد، مسلم رباست این حرامه.این شکی درش نیست که الان به شما 100 تومان قرض می دهم و اول دی 110 تومان پس می گیرم .خب این رباست دیگه.یعنی 100 تومان قرض دادم 110 تومان گرفتم.این اگر قرض باشد مسلم رباست.حالا قرض نیست مسئله ی معامله است.دو تا معامله انجام می شود یعنی من عبا از شما می خرم به 100 تومان نقدا و به شما می دهم اون 100 تومان را بعد دوباره همان عبا را که از شما خریدم به شما میفروشم به 110 تومان با مدت.این دو تا معامله انجام شده دیگه که عبا همان در مِلک شما مانده رو دوش شماست جایی نرفته الّا اینکه شما 100 تومان گرفتید و بعد هم 110 تومان برگرداندید.گفتیم اگر قرض باشد مسلما رباست.اما اینجا دو تا معامله است دیگه.بله اینجا اگر شرط نشده باشد معامله ی دوم در ضمن معامله ی اول، مسلم عیبی ندارد. دو تا معامله­ی جدا از هم انجام شده، دو تا معامله است؛ من عبا را خریدم به صد تومان، نقداً؛ دوباره همان را به شما فروخته­ام به صدوده تومان، نسیه./ .... من خریده­ام به صد تومان، پس مِلک من است؛ دوباره همان را به شما می­فروشم. همان عبایی که مال من است و روی دوش شماست، همان را به شما می­فروشم، به صدوده تومان، نسیه؛ دو معامله. گفتیم اگر شرط نکرده باشد، خب دو معامله است و اشکالی هم ندارد.اگر معامله ی دوم در ضمن معامله ی اول شرط شده این محل اشکال هست میان آقایان فقها.حالا بعضی هم نظر می دهند به اینکه جایز هست ولی بعضی هم نظر می دهند که نه؛ مورد اشکاله.احتیاط هم دارند ظاهراً. آقایانی که اشکال هم می کنند می گویند بنابر احتیاط، بله صحیح نباشد. ولی خب بعضی هم نظر می دهند صحیح است.به­هرحال دو صورت پیدا می­کند که اگر در ضمن معامله ی اول، معامله ی دوم شرط نشده باشد هیچ بلا اشکال؛ عیبی نداره و اگر شرط شده باشد محل بحثه؛ که معامله­ی دوم در ضمن معامله­ی اول شرط شده چون نتیجه اش مثل همان می شود دیگر که من 100 تومان داده­ام و 110 تومان گرفته­ام. نتیجه همانه.مثلا گفتیم اگر به صورت قرض باشد، مسلم رباست این هیچ اشکالی نیست قرض باشد رباست. بحث سر معامله است، خرید و فروشه؛ قرض نیست.خرید و فروشه.در خرید و فروش هم اگر چنانچه دو معامله ی جدا از هم انجام شده، خب باز هم اشکالی درش نیست.اونی که محل بحث است و از نظر بعضی فقها مورد اشکاله، اینه که معامله­ی دوم در ضمن معامله­ی اول شرط می­شود که اگر معامله­ی دوم نباشد، اولی انجام نمی شود؛ اگر به این کیفیت باشد، محل اشکال است که بعضی نظر می­دهند به صحت و بعضی هم احتیاط می کنند در به عدم صحت.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ"

ترجمه­ی آیه­ی شریفه این که اینها دو گروهند، اینها دو گروهند این اشاره به همان گروه­هایی که در آیه­ی پیش داشتیم که "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا" که اینها شش گروه بودند در این آیه، شش گروه اسم برده شده­اند مسلمان­ها، یهودی­ها، صابئین، نصاری، مجوس، مشرکین. حالا آیه­ی شریفه هم به همان­ها اشاره می­کند هذانِ خَصْمانِ.منتهی تعبیر به دو گروه شده.اینها دو گروهند خب حالا که شش گروه بودند اینها دو گروهند شش گروه بودند خب منتهی از این نظر دو گروهند.یعنی توو این شش تا یک گروهشان حق هستند: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا" بقیه باطل­اند. بقیه برای اینکه چند صف­اند ولی خب همه یک گروهند از جهت باطل بودن. چون همه باطل­اند تمام اون پنج گروه می شوند یک گروه. یک گروه باطل این طرف هم یک گروه حق دیگه.خب این سمت یک گروه حق­اند اون سمت هم ولو پنج گروهند ولی چون باطل­اند می­گیم گروه باطل.پس "هذانِ خَصْمانِ" اینها دو گروه در مقابل هم­اند با هم مخاصمه دارند.گروه حق با گروه باطل. ولو اینکه این گروه باطل پنج صف اند. پنج طایفه­اند. یهودی، نصرانی، صابئین، مجوس، مشرکین.اینها پنج صف­اند. اما تمام این پنج صف و پنج طایفه یک گروه تشکیل می­دهند گروه باطل­اند این طرف هم گروه حق­اند. "هذانِ خَصْمانِ" این دو گروه با هم خصمند با هم مخاصمند: "اخْتَصَمُوا" با هم مخاصمه می­کنند. خب روی قاعده­ی ادبی هم اول تثنیه(8:38) تعبیر شده: "خصمان"؛ بعد "اخْتَصَمُوا" تعبیر شده: جمع. خب این به دو لحاظ است(8:44) که اگر ما دو گروه را دو تا گروه حساب کردیم خب "هذانِ خَصْمانِ" اینها دو گروهند و افراد چون متعددند دیگه ممکنه این هر گروهی صد نفر باشند. فرض بفرمائید خب پانصد نفرند خب "اخْتَصَمُوا" این که به لحاظ افراد اگر لحاظ کنیم جمع­اند. به لحاظ گروه حساب کنیم دو هستند: گروه حق و باطل.خب دو گروهند. اون وقت گروه باطل مثلاً پنج صف­اند. هر صفی صد نفر فرض کنید 500 نفر "اخْتَصَمُوا". خب به هر حال با همدیگر مخاصمه می کنند از جهت افراد پس به لحاظ افراد جمع تعبیر می­شود. به لحاظ گروه دو تعبیر می شود.این را ما داریم در قرآن به این کیفیت.مثلا در سوره­ی رحمان که مکرر داریم که "سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ" در عین حال که "ثقلان" تثنیه است: جن و انس؛ ولی سَنَفْرُغُ لَكُمْ باز هم جمع آمده: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ؛ خب لَكُمْ جمع است و ثقلان تثنیه.این دو با هم مناقض نیستند بلکه آنجا از آن جهت که دو حساب می کنیم: جن و انس خب دو گروهند: أَيُّهَ الثَّقَلَانِ؛ از اون نظر که هر گروهی هم افراد متعدد دارند دیگه؛ خب میلیون ها نفر انس هستند میلیون ها جن اند.خب میگیم لَكُمْ. از جهت افراد که حساب بشود جمع خطاب می شود.از جهت گروه حساب بشود تثنیه خطاب می شود سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ. در این جا هم هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا دو گروهند حق،باطل.ولی همین دو گروه، افراد متعدد دارند دیگر؛ چون متعددند با هم مخاصمه دارند.خب اون گروه هم با هم مخاصمه دارند نه اینکه حالا گروه باطل که با همند همه با هم رفیق اند خیر.هیچ وقتی باطل ها با هم رفیق نمی شوند هیچوقتی. جان گرگان و سگان از هم جداست. جان گرگان و سگان از هم جداست. گرگ ها با هم یک صفند.با هم نمی سازند. گرگند دیگه. گرگ که با هم سازش نمی کنند. اینه که در عین حال که باطل اند با هم مخاصمه دارند. خب یهود میگه به نصاری تو هیچی. "قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ" یهود میگه شما باطل هستید به نصاری.اونها می گویند شما باطل هستید هر دو به مجوس می گویند شما باطل هستید.هر سه به صائبین می گویند شما باطل هستید.هر چهار تا به مشرکین می­گویند شما باطلید.هر 5 تا به مومنین می­گویند شما باطلید.مومنین می­گویند همه ی شما باطلید.اینها با هم مخاصمه دارند دیگه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ اینها همه با هم درعین­حال که دو گروهند حق و باطل، اما با هم مخاصمه دارند و همه با هم در حال مخاصمه­اند و در جهنم هم با هم مخاصمه دارند بله "تخاصم أهل­النّار". این اهل نار هم با هم مخاصمه دارند؛در دنیا هم دارند در جهنم هم با همدیگر دارند. البته مؤمنین با هم رفیقند. مومنین چون مسیر واحدی دارند مبدأ واحدی، منتهای واحدی، برنامه ی واحدی اینها با هم رفیقند اگر مومنین با هم براستی مومن باشند با هم برادرند دیگه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ با همدیگر وحدت دارند برادرند ولی آنها نه.در عین حال که باطلند، خوب با هم سر جنگ دارند با هم نمی سازند.حالا بهرحال اینها که با هم مخاصمه دارند در چی مخاصمه دارند؟ هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ  خب این محل تامله. اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ  اینها همشان درباره­ی خدا با هم مخاصمه دارند. درباره­ی خدا با هم مخاصمه دارند و حال که اینها از جهت خدا مشترکند یعنی همین شش گروهی که ما اسم بردیم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ همه ی اینها در خدا که مشترکند.در خدا که با هم اختلافی ندارند برای همه قائلند خب مسلمین قائل به خدا مبدأ عالم هستند نصاری قائل به خدا هستند یهود قائل به خدا هستند مجوس هستند صابئین هستند حتی مشرکین هم آنها خالق عالم را قبول دارند دیگر؛ منتهی شرک در عبادت دارند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ خب آنها هم همین جور یعنی همه ی اینها در خالِقِ عالَم، در خدا که اشتراک دارند، اختلافی ندارند. پس چطور اختلاف فِي رَبِّهِمْ؟ یعنی درباره ی خدا اختلاف دارند یعنی اینکه بعضی آقایان مفسرین اینجا یک کلمه ای در تقدیر می گیرند کلمه ی "دین" یعنی "إِختَلَفُوا فی دینِ رَبِّهِم" یعنی در خود خدا اختلافی ندارند با هم متفقند ولی در اون دینی که خدا برایشان فرستاده در اون دین با هم اختلاف دارند در شریعت با هم اختلاف دارند و الّا در خدا مشترکند، متفقند در شریعت اختلاف دارند؛ نصاری شریعتی قائلند یهود شریعتی قائلند مجوس شریعتی قائلند مسلمین شریعتی قائلند در شریعت با هم اختلاف دارند؛ دین را مقدَّر می کنند مفسرین؛ ولی خب اگر تحلیل بشود که آنها خب احتمالاً که اصلاً اختلاف در همان خداست.اگر ما واقعاً تحلیل کنیم و بررسی کنیم تمام این مذاهب مختلف که با هم اختلاف دارند اختلاف فرعی نیست اینها اصلاً ریشه از همان اصل می گیرد.اینها اصلا در توحید لنگی دارند اصل مطلب اینه.در خدا شناسی لنگی دارند و اگر تحلیل کنیم همه شان آلوده به شرک­اند تمام اینهایی که به قول خود موحدند قائل به خدا هستند و قائل به نبوت هستند حتی قائل به معاد هستند و در عین حال صفشان از صف مسلمین جداست؛اینها اگر تحلیل بشوند همه مشرک از آب درمی­آیند.اینها آلودگی به شرک دارند. در توحید مشرکند؛ توحیدشان نقص دارد و لذا در سایر عقائد هم از هم جدا هستند مفاسد تولید می شود هم در عقائدشان هم در برنامه های عملی شان؛ یعنی واقعا توحیدشان ناقصه نه اینکه در خدا مشترکند در بقیه با هم اختلاف دارند؛ مگر ما با نصاری فرض بفرمایید اختلاف داریم مگه همون خدایی که آنها قائلند ما قائلیم؟البته در خدا با هم فرق داریم ما با نصاری؛ به تثلیث (15:16) قائلند. یک سه در عین یکی؛ یکی در عین سه تا؛ تثلیث (15:22) قائلند اصلا در خود اعتقاد به مبدأ هستی کج رفته­اند. کِی اون خدایی که انها قائلند ما قائلیم؟ کی خدایی که ما قائلیم آنها قائلند؟ یهود به همین کیفیت.خب شما قبول می کنید که خدا بیاد با یعقوب کُشتی بگیرند از اول شب تا اخر شب؛ با هم کشتی بگیرند او بخواد او را زمین بزنه این بخواد اون را زمین بزند؛ بعد هم آخر شب که میشه میبینه عجب، یعقوب خیلی زورش زیاده نزدیکه به زمین بزند اگر به زمین بزند که آبروش میره دیگه.یک خدایی که به دست مخلوقش، زمین بخورد این آبرویش می رود و لذا به او یک رشوه ای می دهد میگه مرا زمین نزن من برکت به تو می دهم مثلا.او قبول می کند و برکت بهش می دهد که در صلبش انبیاء زیاد پیدا میشوند خب اسرائیل، حضرت یعقوب است و لقبش؛ اونوقت اولادش هم می شوند با برکت ... این را ما قبول داریم یک همچین خدایی را که اگر آنها گفته باشند در کتبشان که تحریف یافته است خب اینها معتقد به این کیفیت هستند. یا خدایی که نمرود تیر زده، پاش چلاق شده مثلاً تیر خورده، پاش زخم شده و روز قیامت هم لنگان لنگان میاد به محشر. اینجور خدا را ما قبول داریم به این کیفیت یا تثلیثی (16:41) که قائلند دیگه اَب و اِبن و روح­القدس؛ پدر و پسر و روح القدس با هم دیگه سه تایی خدا هستند.در عین حال که یکی است سه تاست.در عین حال که سه تاست یکی است. یعنی چی آخه؟این مسئله محاله که؛ میگن از اسرار است؛ همه کس نمی­فهمند.این که ما میگیم از اسراره.اینم یک مطلبیه.تا به هر کی برسی از اسراره مثلا. به صوفیه میگی آقا این حرفا چیه شما میزنید؟ میگه اون از اسراره شما نمی فهمید. به عرفا میگیم آقا این کشفیات و مکاشفات شما چیه؟میگن از اسراره همه کس نمی فهمند.اگه این باشه که همه همین حرف را می­زنند دیگه.هر باطلی رو میگن از اسراره شما نمیفهمید. این جواب نشد. بهرحال اینها. خود قرآن خطاب به اونها دارد که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ در خود این آیه هم نشان میده که آنها در خدا با هم اختلاف دارند.قرآن نمی گوید که بله همان اَللّهی که شما میگید ما قبول داریم با هم مشترکیم نه. لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ شما درباره ی خدا اعتقاد فاسد دارید درباره ی خدا جز حق معتقد نباشید خب خود همین آیه شاهد بر اینه که نه ما مشترک نیستیم با آنهادر خدا؛ اتفاق نداریم.دنبال آیه هم هست که "فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ و لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا" نگید که خدا سه تاست؛ بس کنید این حرف را "خَيْرًا لَكُمْ" اگر نگید این به نفع شماست. خب این آیه میگه نصاری این جور قائلند اهل کتاب خدا سه تا قائلند "لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُم".ْ یا مثلا جای دیگه "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ" کافرند اون کسانی که می گویند خدا سومینِ سه تاست؛ توو سه تا سومینش خداست. خب این هم باز لَا تَقُولُوا ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ".  معلوم می­شه که در خدا اختلاف داریم ما با آنها لَا تَقُولُوا ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ . لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ خب معلوم می شود یکی از عقائدشان این بوده که حضرت مسیح را خدا می دانستند اینجا نهی می کند دیگه. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا  کافرند اون مردمی که معتقدند حضرت مسیح ابن مریم خداست.چون می گفتند خدای متجسده.خدای تجسم یافته است.خدایی که به صورت جسم آمده اله متجسد.خب قرآن نهی می کند این حرفا را تکفیر می کند اصلا لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اینها موحد نیستند . لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ خب یک عده معتقد بودند که مسیح پسر خداست.خب اینها را ما کفر می دانیم. الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ اگر خدا بخواهد پسر داشته باشد مثل ما یعنی جسمه.یعنی جسمی از او جدا می شود، نطفه ای می شود پسر او. خب این که معقول نیست.اینها را دارند.قرآن که روش تکیه کرده معلوم می شود اینها عقائد را دارند دیگه درباره ی الله دارند.نه اینکه فقط در شریعت با هم مختلفیم بگیم آنها روز یکشنبه روز عبادت آنهاست آنها در کلیسا می روند ما در مسجد می رویم مثلا.آنها چنان روزه می گیرند ما چنین روزه می گیریم.اینها نیست.در اصل با هم اختلاف داریم که الله باشد اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ اصلا اونجا اختلاف هست ولذا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ این آیات قرآنه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اگر راست میگید همین کلمه ای که میگید الله که ما هم میگیم اگر راست میگید بیاید سر همین کلمه با هم دیگه اتفاق کنیم و بشکافیم این کلمه را آنچه که معنای این کلمه است معتقد باشیم "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ" که چی؟ "أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشرِكَ بِهِ شَيئًا" بیاید مشرک نباشید.یعنی شما مشرکید یعنی در عین حال که میگید الله را معتقدید شما مشرکید نمیدونید چی میگید.غیر الله را عبادت می کنید در عین حال می گویید الله؛ ما موحدیم نه! "أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ" یعنی شما به جای خدا، دیگری را ربّ خود گرفته­اید مُطاع می­دانید او را. خب این خودش شرکه. پس با ما نیستید شما. "فَإِنْ تَوَلَّوْا" وقتی که روی برمی گردانند از این حرف ما "فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ" بگید پس شاهد باشید ما از شما جدا هستیم ما مسلمیم.ما کاملا تسلیم هستیم در مقابل اون خدایی که با صفات کمال معتقدیم اینی که شما میگید موهومه.یک موجود موهوم خود ساخته ای را خدا می دانید این که خدا نیست.این موهومه ولذا خیلی پیدا می شود.من خدا را قبول دارم پیغمبر را قبول ندارم پیغمبر را قبول دارم امام را قبول ندارم از این حرفا.خب نمی فهمن چی میگن.میگه خدا به این ساده چه خدا قبول کردی؟ یک موهومی را پیش خود تصور کرده­ای خدا را قبول دارم خب قرآن قبول ندارم.قرآن قبول دارم نمی دونم امام را قبول ندارم اهل بیت قبول ن دارم.از این حرفهای یاوه ای که هیچ با همدیگر نمی سازد یعنی اینها نمی فهمند که چی میگن.اینها اصلا منکرند و مشرکند خیال می­کنند موحدند "اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ" اینها حضرت مسیح را احبار و رُهبان خودشان رب خودشان گرفته­اند.چون در عین حال میگن ما موحدیم و ما خدا پرستیم و آنجور.پس دیدید که ما با آنها نه تنها در شریعت مختلفیم؛اصلا در رب هم مختلفیم.ما در اون خدایی که معتقدیم او نیست،اون خدایی که اونها می گویند و او نیست اون خدایی که ما میگیم.اونها قبول ندارند. تازه برسیم به اهل تسنن اون همه اینجا بدبختی گرفتاری اونجا داریم.منحصر به نصاری و یهود نیست.به اونها هم برسیم همینه.ما کجا مشترکیم مشترکات داریم؟گاهی میگیم مشترکات ما زیاده.مثلا مختلفات ما کمه.مشترکات کجا مثلا مشترک داریم؟ ما در فروع بگیریم با همدیگه اختلاف داریم در اصول بگیریم با هم اختلاف داریم.حالا تنها وضو گرفتن ما نیست که بگیم ما با سنی در وضو با هم اختلاف داریم مثلا؛ یکی از بالا آب بریزه یکی از پایین آب بریزه.در مسح اختلاف داریم خب در وضو اختلاف داریم.منحصر به این نیست.خب در نماز هم اختلاف داریم مثلا خب دست بسته نماز خواندن و دست باز نماز خواندن و چیزهای دیگه.در روزه اختلاف داریم.اینها همه مغرب نشده افطار می کنند مثلا؛ خب ما میگیم نه باید مغرب بشه افطار کنیم افطار قبل از مغرب درست نیست.می رسیم به حج اختلاف داریم.خب اونجا اون متعه­ی بین عمره و حج را خب منکرند تمتع بین عمره و حج ندارند،خب ما داریم؛ و در نکاح مان اختلاف داریم.ازدواج خب متعه را ما قائلیم که نکاح شرعی مسلم است؛اونها می گویند نه اصلا اون غیر شرعی است نکاح متعه و عقد موقت. می رسیم به طلاق. فرض کنید که سه طلاق در یک مجلس باطل می دانیم اونها صحیح می دانند به همین کیفیت در سایر مسائل؛ در ارث ....(24:09)این تنها به فروع نیست خب می رسیم به قرآن، با هم اختلاف [داریم]؛ اشتراک در چه داریم؟در جلد قرآن در این خط قرآن خب بله.اینها بله.هر دو را همین قرآن که این جلدش را کاغذش را نقوش خطش را بله تا برسیم به خود آیات قرآن با هم متفیقم مثلا؟ خب آیه ی به فرض تطهیر را متفیقم که درباره ی اهل بیت علیهم­السلام است؟اونها دست و پا می کنند و می­گویند آیه درباره­ی زن­های پیغمبر اکرم هست فرض بفرمایید. آیا درباره­ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ"  متفیقم که مربوط به روز غدیر است؟اتفاق داریم به این مطلب؟خب نداریم.خب در آیات هم اختلاف داریم دیگه.آیا در آیه­ی "اولی­الامر" با هم متفقیم که با هر فرمانروایی هست یا نه؟خب ما میگیم مربوط به معصومین است؛ اونا میگن نه؛ مربوط به هر فرمانروایی هست حالا میخواهد معاویه باشد می خواهد یزید باشد هر که می خواهد باشد خب ما میگیم اختلاف با هم دیگه داریم تا برسیم به آیه ی ولایت که الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ مثلا.ما در آیات قرآن با هم اختلاف داریم.اینجور نیست که ما مشترک باشیم. بله در خود این جلدی که هست و این کاغذی که هست واین خطوط و این نقوش این همین قرآن ما میگیم آنها هم می­گویند همین قرآن. باید برسیم به محتوای قرآن چجوریه.برسیم به رسول اکرم مثلا، که متفقیم. کدام رسول را با هم قبول داریم اون رسول که وقتی از دنیا خواست برود مسئله ی حکومت را واگذار به مردم کرده ما قبول داریم میگیم نه.اون رسولی را به رسالت می شناسیم می­گوییم که به امر خدا امیر علیه­السلام را روز هیجدهم ذی­حجه به ولایت نصب کرده و روح دیانت معرفی شده که اگر نبود رسالت باطله؛ میگیم ما؛ منصافه معتقدند در همینجا. به آن رسولی ما معتقدیم که آمد و مبلِّغ بود و وحی را به مردم رساند و رفت.او رفته ما خودمان باید انتخاب کنیم کسی را بعنوان ولی مسلمین باشد مثلا خب ما اینجا اختلاف داریم با همدیگه.ما قبول نداریم اون رسولی که نصب نکند ولایت و خلافت را او را به رسالت نمیشناسیم اصلا.او را قبولش نداریم.همچین رسولی نیست در ضمن به خدا هم برسیم آیا خدا همان خدایی ست که حکیم است و اگر وحی نازل نکند خلاف حکمته؟اگر وحی نازل بکند و وحی را بعد از ابلاغ به دست خود مردم بسپارد و به رسولش امر نکند که ولی را معین کن اون خدا را قبول نداریم.اون خدا خلاف حکمته اون حکیم نیست.اون کسی که این کار را بکند حکیم نیست و دینی را فرستاده با این عظمت و جلالت بعد هم به دست مردم سپرده رفته دیگه.حالا هر کاری می خواهند بکنند.خب اینکه خلاف حکمته.ولذا ما در همان ربی که دارای صفات کماله اختلاف داریم.به اون ربی که آنها می گویند به اون کیفیت ما قبول نمی کنیم اون را میگیم اون رب حکیم نیست.رب حکیم همان است که خلاف حکمت نمی کند وحی نازل می کند و وحی را هم بدست معصومین تا روز قیامت می سپارد.میگه باید این وحی و این شریعت و این قرآن به دست معصوم سپرده بشود تا روز قیامت و همه اش هم معین کرده و عرض شد که این مطالب سلسله­مانند یک زنجیری است که همه ی حلقه­ها به هم متصله. یک حلقه که کج برود تمام زنجیر کج رفته باید متصل باشد.گفتیم یک حلقه­ی آخر، امام زمان ارواحنا فداه هست.اگر کسی اون حلقه را از مسیر خارج کند، اون طرف ببرد همه رفته دیگه.دنبال همان حلقه همه ی حلقه ها رفته اند.امام دوازدهم را کسی قبول نکند از مسیر خارج کند امام حسن عسکری رفته امام هادی رفته امام موسی کاظم رفته بعد امام حسین، پیغمبر، خدا، همه رفته­اند دیگه.این سلسله به هم متصلند نمی شود از هم جدا کرد و لذا پس "اختلفوا فی ربهم" منظور اینه. "هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ"  یعنی واقعا در ریشه با هم اختلاف دارند.اختلاف، اختلاف ریشه­ای ست؛ اصلاً سطحی نیست.فقط در وضو با همدیگه یخورده در نماز با هم اختلاف داریم مطلب این نیست.این ریشه دار است و چون آنجا اختلاف هست اون نشأت گرفته در همه­ی معارف هم اختلاف پیدا میشه در همه ی فروع هم اختلاف پیدا میشه دیگه؛ چون اون مسیر منحرف شده، حلقه را کج کرده­اند و دنبالش تمام سلسله ی معارف فروع هم کنار رفته دیگه.پس "هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ" که این جمله حالا بیش از این توضیح بدهم وقت می­گذره.همین یک جمله که مرحوم صدوق رضوان الله علیه نقل می کنند که مرد گفت خدمت امام حسین رسیدم عرض کردم "یا ابا عبدالله حَدِّثْنِی عَنْ قَوْلِهِ تَعالی/ الله عَزَّ‌وَ‌جَلَّ هذانِ خَصْمانِ". از امام حسین سوال کردم که این آیه "هذانِ خَصْمانِ" منظور دو گروه کیانند؟ فرمود " نَحْنُ وَ بَنُوأُمَیَّهًَْ" ما هستیم [و] بنی­امیه.این طرف ما هستیم، اون طرف اونها باطل. "إِخْتَصَمْنَا فِی اللَّهِ تعالی/ عَزَّ‌وَ‌جَلَّ ". این هم موید همین مطلب است. ما با آنها در خدا با هم مخاصمه داریم نه فقط در این فروع دین، مسائلِ سطحیِ پایین؛ نه با خدا، در خدا با هم اختصام داریم.اون خدا که آنها می­گویند ما منکریم اون خدا که ما می گوییم اونها منکرند "إِخْتَصَمُوا فِی اللَّهِ تعالی/ عَزَّ‌وَ‌جَلَّ". "قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ و رَسُولُه" ما خدا را صادق می دانیم و رسول خدا را صادق می دانیم؛ میگیم از جانب خداوند آمده علی امیر ؟ع؟ را با یازده فرزندش به عنوان حافظ و نگهبان قرآن معرفی کرده؛ اونها می گویند نه! "کَذَبَ اللَّهُ و رَسُولُه" "أَلعَیاذُ بِالله"؛ اونها می­گویند خدا و رسول دروغ گفته اینجور می­گویند بله گفته اند ولی خلاف مصلحته. بله مصلحت این نبوده که علی روی کار بیاد و بقیه فرزندانش.اصلا همونی بوده که ما درست کردیم پس ما در خدا هم اختلاف داریم. به­هرحال تا اینجا مطلبی. عبدالله­ابن جعفر در مدینه بود می دانیم که شوهر بزرگوار زینب کبری ؟ع؟ هست دیگه. دو فرزند او در روز عاشورا در رکاب امام حسین به شهادت رسیدند. وقتی خبر رسید به او؛ خب مردم جمع شدند برای تسلیت آمدند منزل عبد الله ابن جعفر برای تسلیت و تعزیت. در این بین یکی از آنها که می خواست خودش را شیرین معرفی کند مثلا، بعد یک آه و ناله ای سر داد و گفت همه ی این مصیبت ها از حسین به ما رسیده. یعنی او باعث شد که شما به این مصیبت مبتلا شدی.بچه های تو را برداشت برد و همسر تو را برداشت برد و به کربلا و مثلا این جریان پیش آمد که اگر او نبود این مصیبت دامن تو را نمی گرفت.خیلی ناراحت شد عبدالله ابن جعفر. این لنگه کفشش را برداشت و پرت کرد به سمت او گفت: "یَابنَ .............."(31:11) یعنی ای نجیب­زاده­ی یاوه­گو. چنین سخنی درباره­ی حسین، مولای من می­گویی؟ من خیلی متأسفم موفق نشدم جریانی پیش آمد نتوانستم در عاشورا در رکابش باشم. آرزو می کردم ای کاش! خودم بودم در رکاب او و جانم را قربان او می کردم. نشد متاسفم؛ ولی از این جهت خوشحالم اگر خودم نبودم، دو فرزندم در رکاب او جان دادند. به جای من مواسات با او کردند.این افتخار من است. این همان دو فرزندی که زینب کبری ؟ع؟ هم، می دانیم که روز عاشورا با دست خودش کفن کرد این دو پیوند ... را. به قربانگاه فرستاد وقتی که این دو آزاده در خون خودشان غلطیدند آقا امام حسین آمد بالای سرشان ولی خانم از خیمه ها بیرون نیامد از شدت جلالت؛ بزرگی روح.این روح چقدر بزرگه و چقدر در مقابل برادر خاضع است.از خیمه بیرون نیامد که نکند اندکی انفعال پیدا کند.امام حسین که آره دو فرزند خواهر را برده مثلا به شهادت رسانده؛ نکند اندکی انفعال پیدا بشود با این عمل خودش نشان داد، فهماند یعنی آقا حسین عزیز من؛من در جنب تو صاحب پسر نیستم که از خیمه بیرون بیام به خاطر پسرانم اصلا در جنب تو ای حسین عزیز من صاحب پسر نیستم بلکه افتخار می کنم با خون دل دو فرزندم را پرورش دادم با کمال عزت و افتخار، قربان خاک پای مبارکت کردم. ولی همین خانمی که برای بچه هایش بیرون نیامد برای علی اکبر حسین ؟ع؟ شتابان آمد قبل از اینکه امام حسین بیاد عمه آمده بود کنار نعش جوانش.صلی الله علیک یا ابا عبد الله.